

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایت سوم

یکی از روایاتی که راجع به مسئله وجه و کفین است صحیحه فضیل است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الذَّرَاعَيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ؛ هُمَا مِنَ الزَّيْنَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ». قَالَ: نَعَمْ، وَمَا دُونَ الْخِمَارِ مِنَ الزَّيْنَةِ وَمَا دُونَ السَّوَارِينِ.^[1]

فضیل از امام صادق سؤال می‌کند که این آیه شریفه «و لا یبدین زینتھن الا لیعولتھن» (اگر در ذهن شریف تان باشد بالاخره ما زینت دوم را گفتیم مراد زینت باطنه است) فضیل سؤال می‌کند که آیا ذراعین از همین مصادیق زینت در این آیه شریفه محسوب می‌شوند یا این که ذراعین عنوان این زینت را ندارد! دقت بفرمایید که سؤال از چیست؟ سؤال از ذراعین است یعنی از مرفق به پایین تا مچ. حال سؤال می‌کند آیا این از این زینت و از مصادیق این زینت در این آیه شریفه است یا نه؟

حضرت می‌فرمایند: «نعم» و بعد می‌فرمایند: «و ما دون الخمار من الزينة» خمار آن است که بر سر برای پوشاندن مو می‌پوشانند و دور گردن هم می‌افتد. «ما دون الخمار» یعنی آنچه که زیر چانه است، گردن و پایینتر از گردن باشد، این از زینت است و از همین زینت در آیه شریفه است. بعد می‌فرمایند: «و ما دون السوارين» النگو هم عنوان زینت را دارد. حالا آیا ما دون سوارین از سوار به پایین یعنی به طرف اصابع هست یا به طرف مرفق «و ما دون السوارين من الزينة».

دیگرانی که به این روایت استدلال کرده‌اند بر اینکه (وجه و کفین ابدایش اشکال ندارد) بیانشان این است: می‌گویند «ما دون الخمار» یعنی از زیر خمار به پایین، خمار موی سر را می‌پوشاند اما وجه مکشوف است ما دونش یعنی از زیر ذقن و چانه به پایین را می‌فرماید باید پوشیده بشود پس خود وجه پوشاندنش واجب نیست. «و ما دون السوارين» را معنا می‌کنند «السوار بطرف مرفق» که خود ذراع می‌شود و ما فوقش عبارت از کفین می‌شود. و در نتیجه با این بیان می‌گویند از روایت استفاده می‌شود.

استدلال اینهایی که می‌گویند این روایت فضیل دلالت دارد بر جواز ابدای وجه و کفین این است: ما دون الخمار را می‌گویند شامل وجه نمی‌شود، از زیر ذقن به پایین شامل می‌شود. ما دون السوارین از سوار به بعد عنوان ما دون را دارد اما خود کف می‌شود ما فوق السوارین در نتیجه ابدایش جایز است.

مرحوم محقق خوئی (قدس سره) می‌فرماید^[2]: اولاً اگر ما بپذیریم معنای روایت این است اما جواز ابداء ملازمه‌ی با جواز النظر ندارد و همه بحث ما این است که آیا رجل اجنبی می‌تواند به وجه و کفین نظر بکند یا نه؟ حالا اگر گفتیم ابدایش جایز است برای زن این ملازمه ندارد با جواز النظر. این فرمایش ایشان را ما گفتیم ولو این که به نحو کلی درست است بین جواز ابداء و جواز النظر ملازمه نیست، اما در خصوص این مورد با قرائن مقالیه‌ی که هم در آیات و هم در روایات وجود دارد این ملازمه وجود دارد؛ یعنی اگر می‌گویند زن کدام قسمتش را می‌تواند ابداء بکند معنایش این است که مرد می‌تواند آن قسمت را ببیند، چون قسمت‌های دیگر را نه جایز است ابداء بکند و نه جایز است مرد او را ببیند.

اما آن قسمتی که ابدایش جایز است ملازمه دارد با این قرائنی در آیات و روایات وجود دارد بر این که رجل هم می‌تواند به آن نظر کند. اما عمده مطلب دوم ایشان است؛ می‌فرماید: اولاً چرا شما ما دون الخمار را از زیر ذقن به پایین معنا می‌کنید! ما دون اتفاقاً وجه را هم شامل می‌شود، ما دون الخمار وجه را شامل می‌شود، ما دون السوار هم کفین است، ما دون السوار عبارت از کفین است، از بالا به پایین آنجای که النگو قرار می‌گیرد کف می‌شود ما دون سوار.

لذا می‌فرماید به نظر ما اصلاً این روایت درست در نقطه مقابل کسانی است که می‌خواهند از روایت برای جواز نظر به وجه و کفین استفاده بکنند؛ از روایت استفاده می‌شود وجه و کفین حرمت ابداء دارد و سترش واجب است.

مناقشه حضرت استاد بر فرمایش مرحوم محقق خوئی (ره)

مناقشه‌ی که الان می‌خواهیم بر فرمایش آقای خوئی داشته باشیم این است، سائل سؤالش از ذراع است اگر ما بیاییم ما دون السوارین را به کف دست معنا بکنیم نتیجه‌اش این است که پس امام راجع به ذراعین حرفی نزده است؛ پس نتیجه‌اش این می‌شود امام راجع به ذراعین جوابی نداده‌اند.

سوال سائل این است: «عن الذراعین من المرأة» سؤال از ذراع است، آیا این از مصادیق آن زینتی است که فقط برای دوازده گروه می‌تواند ابداء بکند؟ امام می‌فرماید: «نعم». بگوییم امام با همین «نعم» جواب داد تمام شد، با همین نعم یعنی «الذراعین من الزينة التي لا يجوز ابدائها الا ليعولتهن او...» و در «ما دون الخمار من الزينة و ما دون السوارین»، امام دو مصداق دیگرش را دارد بیان می‌کند، می‌خواهد بفرماید علاوه بر این که ذراعین از زینت باطنه است، ما دون الخمار هم از زینت باطنه است، ما دون السوار هم از زینت است، در نتیجه هم کفین و هم وجه همه اینها می‌شود از زینت.

اگر کسی از طرف مرحوم آقای خوئی در مقابل اشکال ما (که اگر ما دون السوارین را به کفین بگوییم پس امام جواب سائل را نداده است) جواب این است که جواب سائل را که داده هیچ؛ فرموده «نعم» دو مورد دیگر هم اضافه فرموده است.

يك مورد ما دون الخمار من الزينة، یکی هم ما دون السوارین را هم امام اضافه فرموده است. اگر این جواب در مقابل آن اشکال ما داده بشود آیا این اشکال بطور کلی بر طرف می‌شود؟ ما نکته‌ای که اینجا داریم این است که «ما دون الخمار» اصلاً ربطی به «ذراعین» ندارد؛ روشن است خمار در قسمت سر و گردن است اصلاً ربطی به ذراعین ندارد. ما دون السوارین را آیا بگوییم اصلاً بطور کلی يك نکته‌ی اضافه را امام دارد بیان می‌کند؛ ما دون السوارین یعنی همین کف دست، کفین و اصلاً جواب آن ذراعین را با همان «نعم» امام بیان فرموده است.

چون ما باشیم به حسب اولی این «و ما دون الخمار من الزينة و ما دون السوارین» تفصیل برای نعم است؛ این عبارت و این جواب ظهور در این دارد. «و ما دون الخمار و ما دون السوارین» تفصیل است، نعم اجمالش است این تفصیلش است.

منتها امام در تفصیل يك مصداق دیگر هم گفتند که ربطی به سؤال سائل ندارد مصداق دیگر است باید مرتبط با سؤال سائل باشد و اگر باید مرتبط با سؤال سائل باشد آنجا باید بگوییم ما دون .

خلاصه‌اش را عرض می‌کنم اگر ما بخواهیم بگوییم که این «نعم» فقط جواب سؤال سائل است که لازمه‌ی فرمایش مرحوم آقای خوئی این است که این «نعم» این جواب سؤال سائل است تمام شد و آن دو، دو مصداق دیگر برای زینت است.

اگر همین مقدار بگوییم حق با مرحوم آقای خوئی است؛ ولی این بر خلاف ظاهر روایت است.

ظاهر روایت این است که امام اول بنحو اجمال فرموده‌اند، بعد دارند تفصیل مسئله را بیان می‌کنند.

تفصیل این است که «ما دون الخمار من الزينة» و ما دون الخمار از زینت می‌گیرد تا انگشتان پا را، و ما دون السوارین آن هم من الزينة که این قسمت دوم کاملاً منطبق بر سؤال سائل است، آن وقت بگوییم ما دون یعنی چه؟ بگوییم دست شروع از اینجا است (اصابع) اگر شروع دست از اینجا (اصابع) شد می‌شود ما فوق سوارین، و ما دونش می‌شود ذراع. بنابراین دیگر این فرمایش ایشان فرمایش واردی نیست.

نکته دیگر این است که طبق بیان مرحوم آقای خوئی که «مادون الخمار» می‌شود زینت و وجه را ایشان جزء ما دون قرار داده است، وجه ما دون بعض خمار است نه مادون تمام الخمار، تمام الخمار ما دونش از زیر زینت شروع می‌شود، این مقدار که خمار بسته می‌شود وجه می‌شود ما دون جزئی از خمار نه تمام الخمار، ظاهر روایت هم این است ما دون تمام الخمار باید باشد.

پس در نتیجه همانطوری که مرحوم نراقی در مستند، صاحب حدائق و شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) به این صحیحی فضیل که سندش هم سند معتبری است تمسك کرده‌اند برای ابداء وجه و کفین در زن به نظر ما این استدلال استدلال تمامی است و این بیان و معنای که مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند قابل مناقشه است.

بیان نکته ی اجتهادی

فهم روایات خیلی مهم است و فقه الحدیث روایات، آقایان! یکی از نکاتی که در فقاہت بسیار مهم است فقه الحدیث در روایات است یعنی واقعاً آن قدرت فقهی این است که انسان بتواند واقعاً روایات را کاملاً با تمام جزئیاتش دقیق اما در دائره فهم عرف معنا بکند. و این روایت مؤید آن عرض ما شد که «و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها» بعد دارد «ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن» گفتیم ما باشیم و آیه آن قسمت اول فقط زینت ظاهره را می‌گیرد، قسمت دوم فقط مربوط به زینت باطنه است. و سائل هم اینجا دارد سؤال از زینت باطنه می‌کند منتها زنها چون معمولاً ذراعینشان پیداست می‌خواهد بپرسد آیا این هم جزء زینت باطنه هست یا جزء زینت باطنه نیست.

بررسی روایت چهارم روایت چهارم مروک بن عبید است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَرَى مِنَ الْمَرْأَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَرَّمًا قَالَ الْوُجْهُ وَالْكَفَّانِ وَالْقَدَمَانِ.

در این روایت راوی می‌پرسد: اگر زنی محرم نیست، چه مقدار از او را انسان می‌تواند ببیند؟ زنی که اجنبیه است.

یادتان باشد آن روایتی که بحثش مفصل بود دیروز که «ما يصلح ان ينظر اليه من المرأة التي لا تحل له»، ما گفتیم ظهور در اجنبیه دارد، مرحوم آقای خوئی فرمودند «من المرأة التي يحرم نكاحها» این روایت باز قرینه خوبی برای ماست. یعنی اصلاً معلوم می‌شود سؤال از این است، زن اجنبیه را به چه قسمتی از او می‌شود نگاه کرد، «قال: الوجه و الكفان و القدمان» وجه، کفان و قدمان پا.

این روایت دلالتش بسیار خوب است و خود مرحوم آقای خوئی هم دلالت این روایت را پذیرفته‌اند؛ اما اشکالی که در این روایت وجود دارد این است که مرسله است.

روایت پنجم

و عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يُرِيدُ فَاطِمَةَ وَ أَنَا مَعَهُ. فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (عليها السلام): وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَدْخُلْ؟ قَالَتْ: أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَدْخُلْ أَنَا وَ مَنْ مَعِي؟ قَالَتْ لَيْسَ عَلَيَّ قِنَاعٌ. فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتِكَ فَقْنَعِي بِهِ رَأْسَكَ. فَفَعَلْتُ. ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ. فَقَالَتْ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَدْخُلْ؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَنَا وَ مَنْ مَعِي؟ قَالَتْ: وَ مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: جَابِرٌ. فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ دَخَلْتُ وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ (عليها السلام) أَصْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَا لِي أَرَى وَجْهَكَ أَصْفَرَ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْجُوعُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) اللَّهُمَّ مُشْبِعَ الْجُوعَةِ وَ دَافِعَ الضَّيْعَةِ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ. قَالَ جَابِرٌ: فَوَ اللَّهُ لَنَنْظُرْتُ إِلَى الدَّمِ يَتَحَدَّرُ مِنْ قُصَاصِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهَهَا أَحْمَرَ فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.^[3]

این روایت از عمرو بن شمر، از امام باقر از جابر بن عبدالله انصاری است که می‌گوید: حضرت خارج شدند من هم در خدمت شان بودم، می‌خواستند بروند حضرت زهرا را ببینند. جابر می‌گوید که دیدم وجه حضرت زهرا زرد شده است «کأنه بطن جرادة» يك شکم کاملاً خالی. جراده یعنی آنی که دیگر خالی محض محض را برایش می‌گویند. عرب به ملخ، جراده می‌گوید «لانه يجرد الارض من ما فيها» اگر ملخ حمله کند به يك زراعتی تمامش را از بین می‌برد و جزء عذاب‌های الهی است که خدا می‌فرماید طوفان و جراد را برای اینها بعنوان عذاب نازل کردیم. ملخ را برایش می‌گویند جراد برای اینکه هرچه هست می‌خورد و از بین می‌برد.

پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: چرا وجه شما زرد است؟ «قالت يا رسول الله الجوع» فرمود: بخاطر گرسنگی. «فقال رسول الله اللهم مشيع الجوعه و دافع الضيعة اشبع فاطمه بنت محمد (ص)» حضرت دعا کردند که آن خدای که سیر کننده گرسنگان هست و بر طرف کننده سختی‌ها هستی، فاطمه بنت محمد را سیر بنما. «قال جابر: فو الله لنظرت الى الدم ينحدر من قصاصها حتى عاد وجهها احمر». جابر می‌گوید: نگاه کردم بعد از دعای پیامبر دیدم که «من قصاصها» یعنی از محل رویش مو و پیشانی ایشان مثل اینکه خون دارد در رگها جاری می‌شود و چهره طبیعی شد. «فما جاعت بعد ذلك اليوم» بعد از آن روز هم دیگر حضرت زهرا هیچ گرسنه نشد.

راوی این روایت البته ضعیف است، چرا که نجاشی، عمرو بن شمر را تضعیف کرده و نجاشی در روایاتی که از جابر نقل می‌شود می‌گوید افرادی که از جابر نقل کرده‌اند بعضی‌ها هستند که روایت را اضافه کرده‌اند، یکی از افرادی که نقل می‌کند همین شخص است.

اگر این واقعه بوده باشد که حضرت زهرا و جهشان مکشوف بوده برای جابر که جابر نسبتی هم نداشته با حضرت، آن وقت معنایش این است که هم خود حضرت زهرا، معصومه است و هم اقرار النبی بوده در حضور پیامبر، پس معلوم می‌شود ابداء

خصوصاً این که این را ضمیمه بکنیم چون در حال جوع شدید بوده دیگر حالت طبیعی برای انسان که رعایت نکند حتی تمام مستحبات را هم مثلاً شاید نباشد.

پس اولاً روایت از جهت سند ضعیف است.

ثانیا از نظر دلالت این است که واقعاً با آن قضایای دیگری که راجع به حضرت نقل می‌شود، با آن قضایای که خود پیامبر گاهی اوقات ابن کواء کور می‌آمد در خانه پیامبر می‌مونه یا عایشه نشسته بودند و می‌خواستند بنشینند، پیامبر امر می‌کرد که بروید آنها اعتراض می‌کردند که ابن کواء کور هست می‌فرمود که: اگر او شما را نمی‌بیند شما که او را می‌بینید.

خلاصه این روایت با این روایات اصلاً سازگاری ندارد که بگوییم جابر با پیامبر رفتند حضرت زهرا هم به این وضع بوده چنین چیزی صحیح نیست.

و اشکال سوم این است که این که نوشته «فما جاعت بعد ذلك اليوم» این يك مطلبی است که هیچ کجا نقل نشده است؛ اگر يك چنین معجزه‌ای از پیامبر بود که با این دعا حضرت زهرا برای همیشه از جوع نجات پیدا کردند این باید بعداً نقل می‌شد چنین چیزی بعنوان معجزه پیامبر نقل می‌شد اما چنین چیزی نقل نشده است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] وسائل الشیعة، ج20، ص: 200 ح1 م25425.

[2] و حيث إنّ الوجه مما لا يستره الخمار، و الكف فوق السوار لا دونه، فتدلّ الصحيحة على جواز إبدائها. و فيه: ما تقدم من أنّ جواز الإبداء لا يلزم جواز النظر إليه، فلا تدلّ هذه الصحيحة على جوازه. على أنّ الصحيحة في الحرمة أظهر من الجواز، فإنّ الظاهر أنّ المراد بـ «ما دون الخمار» هو ما يعمّ الوجه أيضاً لأنّه مما يكون على الرأس، فيكون الوجه مما هو دونه لا محالة، و لا مبرر لملاحظة الخمار من أسفله أعني ما يكون على الذقن كي يقال: إنّ ما دونه هو الرقبة خاصة، بل ما دونه الوجه فما دون. كما أنّ الظاهر بل الواضح أنّ المراد بـ «ما دون السوارين» هو ما يكون دونهما إلى أطراف الأصابع. و حمل ذلك على الفاصلة اليسيرة بينهما و بين الكفّ، بحيث يكون لكفّ خارجاً من قوله (عليه السلام) «و ما دون السوارين» لا يخلو من تعسف. إذن فالرواية تدل على أنّ الذراعين و ما دونهما إلى أطراف الأصابع و الخمار و ما دونه مطلقاً من الزينة المحرم إبدائها، فلا يبقى وجه للاستدلال بها على جواز النظر إلى الوجه و الكفين. (موسوعة الإمام الخوئي، ج32، ص: 43)

[3] وسائل الشیعة، ج20، ص: 215 ح3 م25463.